



## درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۲۱ آذر ۱۳۹۷

موضوع جزئی: مسأله ۱۲- توضیح مسأله- فرع اول: عدم جواز وطی قبل از ۹ سالگی

مصادف با: ۴ ربیع الثانی ۱۴۴۰

سال اول

جلسه: ۳۹

### «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

#### مسأله ۱۲

«لا یجوز وطی الزوجة قبل اكمال تسع سنین دواما کان النکاح او منقطعاً».

مسأله دوازده درباره وطی مرأة و زوجه قبل از پایان نه سالگی و برخی مطالب مرتبط با آن است. خود این مسأله به ضمیمه بعضی از مسائل و فروع دیگر، در مسأله دوازده بیان شده است. به عبارت دیگر مسأله دوازده متضمن چند فرع است. این فروع در عروه طی ده مسأله بیان شده است. البته تمام ده فرعی که مرحوم سید در عروه مطرح کرده‌اند، در اینجا نیامده است، بلکه برخی از فروع عروه را امام(ره) در مسأله دوازده جمع کرده‌اند. البته اگر بخواهید کامل تر و واضح تر مطالب را دنبال کنید، می‌توانید به عروه مراجعه کنید. ما همین فروعی که امام(ره) در متن تحریر بیان کرده‌اند، متعرض می‌شویم.

#### نکته

قبل از اینکه این مسأله را توضیح دهم، خیلی کوتاه اشاره می‌کنم به اینکه ممکن است الان این سؤال پیش آید که اصلاً چه معنا دارد که ما بررسی کنیم که قبل از نه سالگی، وطی الزوجه جایز است یا نه. ممکن است در زمان حال، این مسأله برای اذهان سخت باشد و دور از ذهن به نظر برسد. اما عنایت داشته باشید که در گذشته، به خصوص در آن منطقه جغرافیایی، این یک امر متداولی بود که با دختران قبل از سن بلوغ ازدواج می‌کردند. بنابراین نفس تداول و تعارف یک مسأله، می‌تواند موضوع محل بحث و سؤال باشد. قطعاً فقه باید پاسخگوی همه افعال انسانی باشد که این نیز یکی از افعال انسانی است که در آن زمان مطرح بوده و از آن سؤال می‌شده است. با توجه مقتضیات آن زمان، این خیلی امر عجیبی نیست. لذا کسانی [مردم عادی] که به رساله‌ها و متون فتوایی مراجعه می‌کنند، نباید استنتاج کنند اینها چه مسائلی است که در اینجا مطرح شده است؛ شاید الان فرض این مسأله برای برخی دشوار باشد، در حالی که این امر در آن زمان متعارف و متداول بوده است.

نکته دیگر اینکه درست است که الان تداول و تعارف ندارد ولی در عین حال یک اتفاق و امری است که حادث می‌شود؛ لذا طرح آن از این زاویه هیچ مانعی ندارد. همین الان هم در بعضی از مناطق، در بین مسلمین ازدواج با دختر قبل از بلوغ صورت می‌گیرد؛ براساس ملاک‌های قومی، قبیله‌ای، منطقه‌ای و... لذا الان هم موضوعیت دارد.

نکته سوم اینکه آنچه برای ما مهم است، شیوه استنباط و اجتهاد است؛ یعنی در مسائلی که بحث شده، ضمن اینکه با حکم خود فرع آشنا می‌شویم، مهم تر آن است که با روش و شیوه استنباط آشنا می‌شویم. اهتمام ما نسبت به این امور باید بیشتر از حیث استکشاف روش‌ها و شیوه‌های استنباط باشد.

این نکته را از این جهت توضیح دادم که اگر در معرض پرسش و پاسخ قرار گرفتید، بتوانید یک توضیح اجمالی بدهید.

#### توضیح مسأله

در این مسأله ۵ فرع مطرح شده است:

فرع اول: می‌فرماید: وطی الزوجة قبل از اكمال نه سالگی جایز نیست و در این جهت فرقی بین نکاح دائم و منقطع نیست.  
فرع دوم: «و أما سائر الاستمتاع كاللمس بشهوة و الضم و التفخيز فلا بأس بها حتى في الرضیعة». اما سایر استمتاعات، مثل بوسیدن، لمس کردن، در آغوش گرفتن و تفخیز، اشکالی ندارد «حتى في الرضیعة». رضیعه یعنی دختر شیرخواره به عقد یک مردی در آید و او از دختر شیرخواره استمتاع بجوید؛ باید این را بررسی می‌کنیم. علی‌ای حال می‌فرماید که این هم اشکالی ندارد.

فرع سوم: فرع سوم که به مربوط به فرع اول می‌شود، این است که علی‌رغم اینکه اینکار جایز نیست، اگر کسی این کار را کرد، دو حالت دارد: «و لو وطأها قبل التسع و لم یفضها لم یترتب علیه شیء غیر الإثم علی الأقوی»، این شخص گناه کرده اگر منجر به افضاء نشود.

فرع چهارم: فرع چهارم این است که «لو وطأها قبل التسع» ولی منجر به افضاء شود. حالا بحث خواهیم کرد که حقیقت افضاء چیست. «بأن جعل مسلکی البول و الحيض واحداً أو مسلکی الحيض و الغائط واحداً»، به اینکه مجرای بول و حیض یکی شود، یا مجرای حیض و غائط یکی شود. البته یک احتمال دیگر هم هست و آن اینکه مجرای بول و غائط یکی شود. اینها را بعداً توضیح خواهیم داد.

پس فرع چهارم این است که زوجه اش را قبل از نه سالگی وطی کند و منجر به افضاء شود، «حرم علیه وطؤها أبداً»؛ این آثاری دارد و آن اینکه دیگر با او نمی‌تواند وطی کند. «لكن علی الأحوط فی الصورة الثانية»، در صورتی که مجرای حیض و غائط یکی شود، علی‌الاحوط حرمت پیدا می‌کند و احتیاط واجب این است که وطی نکند. «و علی‌ای حال لم تخرج عن زوجيته علی الأقوی»، زوجیت آنها به هم نمی‌خورد و فقط حرمت وطی پیدا می‌کنند.

«فیجری علیها أحكامها»، احکام زوجیت بر این زن جاری می‌شود: «من التوارث و حرمة الخامسة و حرمة أختها معها و غيرها»، ضمن اینکه وطی او حرام است، احکام زوجیت برقرار است؛ یعنی ارث می‌برد؛ یکی از چهار زن محسوب می‌شود و دیگر نمی‌شود زن پنجم را گرفت؛ خواهرش را مجتمعاً با او نمی‌تواند بگیرد. «و یجب علیه نفقتها ما دامت حية و إن طلقها»، بر او واجب است تا مادامی که او زنده است، ولو او را طلاق بدهد، نفقه او را بدهد.

«بل و إن تزوجت بعد الطلاق علی الأحوط، بل لا یخلو من قوة»، بلکه حتی اگر این طلاق گرفت و بعد ازدواج کرد، باز هم باید نفقه اش را بدهد. «و یجب علیه دية الإفضاء و هی دية النفس فإذا كانت حرة فلها نصف دية الرجل»، دیه افضاء را هم باید بدهد، که به اندازه دیه یک انسان کامل است. «مضافاً إلى المهر الذی استحقته بالعقد و الدخول»، همه اینها در جای خود، مهر او را نیز باید بدهد.

اینها مجازات‌های سنگینی است که برای چنین شخصی در نظر گرفته شده است. اینکه از یک طرف می‌بینیم حکم به جواز شده آن هم به عنوان اینکه زوجه او محسوب می‌شود؛ از طرف دیگر اگر خدای نکرده آسیبی به زوجه برسد، این همه مجازات‌گیران گیر آن شخص می‌شود.

فرع پنجم: «و لو دخل بزوجه بعد إكمال التسع فأفضاها لم تحرم عليه». اگر بعد از اكمال نه سالگی وطی کند و افضاء شود، این زن بر او حرام نمی‌شود. «و لم تثبت الدية، و لكن الأحوط الإنفاق عليها ما دامت حية و إن كان الأقوى عدم الوجوب». أحوط در اینجا احتیاط مستحبی است.

این پنج فرع را امام(ره) در ضمن مسأله دوازده بیان کرده اند. علت اینکه یک اشاره اجمالی کردم برای این است که گاهی این فروع را به صورت جداگانه می‌خوانیم ولی ارتباط اجزاء متن با یکدیگر بیان نمی‌شود. مجموعاً این پنج فرع در مسأله دوازده مطرح شده است. در حقیقت خود مسأله دوازده، پنج مسأله است که در اینجا ضمن یک مسأله بیان شده است. همان طور که عرض شد مرحوم سید اینها را طی ده مسأله در عروه مطرح کرده‌اند که یک اضافاتی هم دارد.

### فرع اول: عدم جواز وطی زوجه قبل از پایان ۹ سالگی

فرع اول این بود: «لا يجوز وطی الزوجة قبل اكمال تسع سنين دواما كان النكاح أو منقطعاً». وطی زوجه قبل از اكمال نه سالگی جایز نیست، چه در نکاح منقطع و چه در نکاح دائم.

اینکه فرموده «قبل اكمال تسع سنين»، برای این است که اكمال تسع سنين، حد بلوغ است و در کلمات مشهور بلوغ شرعی دختران اكمال نه سالگی قرار داده شده، این در واقع جایگزین تعبیر قبل البلوغ است. قبل اكمال تسع سنين، یعنی لایجوز وطی الزوجة قبل البلوغ. حد بلوغ دختر طبق فتوای مشهور، اكمال نه سالگی است؛ مشهور بین متقدمین و متأخرین همین است.<sup>۱</sup>

سؤال:

استاد: آن بحث دیگر است؛ اینکه آیا در همه تکالیف اكمال نه سالگی ملاک است یا می‌توان بین تکالیف تفصیل داد. مرحوم فیض کاشانی یک تفصیلی داده است؛ مثلاً در مورد نماز نه سالگی را ملاک قرار داده است؛ در برخی موارد حیض را ملاک قرار داده است. مشهور بین متأخرین و متقدمین، همین نه سالگی است و تفکیکی بین تکالیف نکرده‌اند.

علت اینکه این تعبیر را آورده، به آن جهت است که در روایات عین همین تعبیر آمده است؛ یعنی در روایاتی که حد اتیان به جاریه را اكمال نه سالگی قرار داده، همین عبارت بیان شده است. البته در برخی روایات ده سالگی نیز آمده است ولی همان طور که صاحب وسائل مطرح کرده‌اند، چه بسا این ناظر به ابتدای سنه عاشره باشد؛ یعنی وقتی که نه سالگی دختر تمام می‌شود، قهراً وارد ده سالگی می‌شود. و اینکه در روایات بعضاً اشاره به عشر سنين شده، بعید نیست که نظر روایت به اول ده سالگی است. لذا تفاوتی بین روایات و ملاک برای حرمت وطی نیست؛ ملاک یکی است و آن هم بلوغ است. حد بلوغ چقدر است؟ نه سالگی دختر تمام شود و وارد ده سالگی شود. پس اینکه در روایات بعضاً اشاره به عشر سنين شده، همان

<sup>۱</sup> . وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۰۳، باب ۴۵ از ابواب مقدمات نکاح، ذیل حدیث ۷.

طور که عرض شد بعضی از بزرگان مثل صاحب وسائل، این را بر ابتداء السنة العاشرة حمل کرده‌اند؛ لذا منافاتی با اکمال تسع سنین و پایان نه سالگی ندارد.

البته ناگفته نماند که بعضی از اصحاب قائل اند به اینکه ده سالگی ملاک است و نه سالگی را نپذیرفته‌اند؛ از جمله شیخ در مبسوط<sup>۱</sup> و ابن حمزه در وسیله<sup>۲</sup>. اینها گفته‌اند که ملاک برای بلوغ و جواز وطی زوجه، ده سالگی است که این ظهور در این دارد که اکمال عشر سنین مورد نظر است. این قول غیر مشهور است و ما خیلی به آن کاری نداریم.

#### **ادله عدم جواز**

به هر حال عدم جواز وطی زوجه قبل اکمال تسع سنین، مما لا خلاف فی الجملة؛ و قد استدلل لذلك بامور. مع ذلك با اینکه تقریباً روشن است و این مسأله اختلافی نیست، اما در عین حال، بر اصل این حکم که چرا وطی المرأة قبل اکمال تسع سنین جایز نیست، ادله‌ای ذکر خواهیم کرد که از جمله آنها می‌توان به روایات و اجماع اشاره کرد.

#### **شرح رساله حقوق امام سجاد(ع)**

##### **انظار مختلف درباره منشأ حقوق**

بحث به اینجا رسید که در گام اول و قبل از تبیین انواع حقوق، باید منشأ حق برای ما معلوم شود. اینکه امام سجاد(ع) در این بیان نورانی، حقوقی را بر انسان نسبت به خداوند، نسبت به دیگران و نسبت به خودش مطرح کرده، این حقوق از کجا ناشی شده است؟ این بحث بسیار مهمی است و تقریباً همه صاحب نظران مکاتب حقوقی، قبل از هر چیز به دنبال پاسخ به این سؤال بوده و هستند که اساساً منشأ حق کجاست؛ اینکه یک انسان به گردن انسان دیگر حق دارد، از کجا ناشی شده است؟ به چه مناسبت کسی بر من یک حقوقی دارد که من باید آن را ادا کنم؟

سه نظریه عمده در این رابطه قابل ذکر است. من ناچارم خیلی اجمالی به این بحث اشاره کنم؛ چراکه این مسأله در فلسفه حقوق، معرکه آراء واقع شده است.

##### **نظریه اول: طبیعت**

نظریه اول آن است که این حقوق ناشی از طبیعت است. برای این نظریه، دو تقریر ذکر کرده است. اینکه می‌گوییم این حقوق ناشی از طبیعت است، یعنی چه؟

تقریر اول: یک تقریر این است که منظور از طبیعت، همین طبیعتی است که پیرامون ماست. طبیعت این حق را به انسان می‌دهد که حق غذا خوردن داشته باشد. اگر انسان حق حیات دارد، این به خاطر آن است که طبیعت این حق را به انسان عطا کرده است. اگر انسان غذا نخورد یا اگر نتواند از خودش دفاع کند یا اگر نتواند زندگی کند، معلوم است که نمی‌تواند حیات داشته باشد. اینها از حقوق طبیعی انسان است. تعبیری که در اینجا به کار می‌برند، این است که اینها حق طبیعی انسان است. همه انسان‌ها با قطع نظر از رنگ و نژاد و مذهب، حق دارند که زندگی کنند، غذا بخورند پوشاک و مسکن داشته باشند و... بسیاری از حقوق اساسی انسان، ناشی از همین طبیعت است.

۱. مبسوط، ج ۱، ص ۲۶۶.

۲. الوسیله، ص ۱۳۷.

تقریر دوم: تقریر دیگری نیز می‌توانیم برای این نظر ذکر کنیم و آن اینکه طبیعت انسان چنین اقتضایی دارد. فرق این تقریر با تقریر قبلی آن است که در تقریر اول طبیعت را که خارج از وجود انسان است، منشأ حقوق انسان می‌داند. یعنی طبیعت به عنوان اینکه یک سیر و جریان و گردش دارد، نه تنها برای انسان بلکه برای همه موجودات این عالم یک حقوقی را قرار داده است. ولی طبق تقریر دوم، طبیعت انسان و ویژگی‌هایی که انسان دارد، خصوصیات مادی و معنوی، خصوصیات جسمی و روحی او اقتضا می‌کند که از یک حقوقی بهره‌مند باشد.

چه بسا تقریر اول خیلی قابل فهم و اثبات نباشد که طبیعت به معنای چیزی که در این عالم وجود دارد و ما جزئی از آن هستیم، آیا اساساً می‌تواند حقوقی را برای انسان قرار دهد. غیر از اینکه این تقریر مقداری ابهام دارد، دلیلی برای آن نمی‌توانیم پیدا کنیم؛ دلیل این تقریر باید در جای خودش بررسی شود. تقریر دوم هم که طبیعت انسان اقتضا می‌کند که از حقوقی برخوردار باشد هرچند مقداری قابل فهم است؛ ولی این هم اشکالات جدی دارد. در هر صورت اگر طبیعت را منشأ حقوق انسان قرار دهیم - چه طبق تقریر اول و چه طبق تقریر دوم - مشکل دارد که در جای خودش باید بحث شود. این به هیچ وجه قابل دفاع نیست و با مبانی و آموزه‌های دینی ما سازگاری ندارد.

#### **نظریه دوم: توافق جمعی**

نظریه دوم این است که حقوق ناشی از توافق جمعی عقلاست. یعنی علت اینکه انسان‌ها از یک حقوقی برخوردار شده‌اند و نسبت به یکدیگر حقوقی پیدا کرده‌اند، آن است که خودشان دور هم نشستند و چنین توافق کرده‌اند که مثلاً فلان گروه و فلان جماعت از انسان‌ها، این حقوق را دارند، یا مثلاً همه انسان‌ها فلان حق را دارند. آن وقت یک سری حقوق را به عنوان حقوق اساسی قرار داده‌اند؛ مثل حق حیات، حق مالکیت. یک سری از حقوق خاص‌تر را هم مطرح کرده‌اند. اما اساس این است که عقلاً به مرور زمان حقوقی را انسان‌ها مقرر کرده‌اند و این ناشی از همان توافق جمعی خود عقلاست. اینکه پدر نسبت به فرزند حق و حقوقی داشته باشد یا برعکس، اینکه همسایگان نسبت به هم حقوقی داشته باشند، اینها محصول توافق جمعی انسان‌هاست.

این نظریه هم به نوبه خودش اشکالات فراوانی دارد که ما وارد آن نمی‌شویم.

#### **نظریه سوم: خداوند**

نظریه سوم که هو الحق، آن است که منشأ حقوق، خداوند تبارک و تعالی است. امام سجاد(ع) می‌فرماید: «و هو اصل الحقوق و منه تنفرع سائر الحقوق»، اصل حقوق خداوند است و سایر حقوق از این حق ناشی می‌شود. تفاوت اصلی و اساسی مبنای دینی درباره حقوق با سایر حقوق، در همین نکته است که غیر از اینکه خداوند معبود و خالق است و قدرت مطلقه است، اما منشأ همه حقوق هم هست. این حقی است که به طور کلی نوعاً به عنوان منشأ به آن توجه نشده و اساساً در جعل قوانین، از ناحیه قانون‌گذاران در روابط انسان‌ها با یکدیگر، ملاحظه نشده است.

حقوقی که در دایره دین برای انسان قرار داده شده، مانند حق طبیعت بر انسان، حق انسان‌ها بر یکدیگر، حقی که انسان نسبت به خودش دارد، منشأ همه اینها خداوند تبارک و تعالی است. این حقی است که به عنوان مبنای همه حقوق باید به آن توجه شود. مسأله مهم در اینجا، اثبات این مطلب است. ما به چه دلیل ادعا می‌کنیم که حق اصلی، حق خداست و سایر حقوق از آن ناشی می‌شود؟ این احتیاج به برهان دارد؛ ما یک برهان عقلی بر این مطلب اقامه می‌کنیم. اگر این مسأله ثابت

شود، آثار زیادی دارد و بسیاری از مسائل و شبهات و مشکلات حل می شود. والا اگر ثابت نشود که منشائی برای حق وجود ندارد یا یک منشأ خیالی وجود دارد، چه الزامی برای رعایت این حقوق وجود دارد؟

«الحمد لله رب العالمین»